

دیری نیائید که پس از این وقایع انوشیروان جان بجان آفرین سپرد (۵۷۸ میلادی) (۱) و انحطاط امپراطوری ساسانیان آغاز گردید. در سده بعد که جنگجویان اسلام بنیروی ایران حمله ور شدند ایرانیان ظاهری مغرور و مخوف و باطنی فاسد و انحطاط سریع ساسانیان پس از انوشیروان تباہ داشتند. دسیسه و نیرنگ و ناخشنودی همه جا را بشدت فراگرفت و جنگهای خونین و برادرکشی کشور ایران را ویران ساخت.

انوشهزاد پسر انوشیروان که بآئین مسیح در آمد بر پدر بشورید و آنداستان را قبلا شرح دادیم. جانشین او هر مزد چهارم از روی دیوانگی و ناسپاسی سبب شد که بهرام چوبین بکین برخیزد و بطرز موحش سرکشی کند. عصیان و سرپیچی بهرام چوبین موجب شد که میان هر مزد و فرزندش خسرو پرویز جدائی افتد و خسرو پرویز و دائی های او بسطام (۲) و بندوی (۳) گریزان نزد رومیان روند و خود وی بطرز سختی هلاک شود. پرویز نیز پس از يك سلطنت طولانی که سراسر با دسیسه و کشاکش و کشتار توأم بود (۶۲۷ - ۵۹۰ میلادی) بدستور شیرویه فرزند خود کشته شد و پیش از اینکه او را بکشند محاکمه ای مسخره آمیز ترتیب دادند و شاه را از حقوق مدنیّه محروم و بمرگ محکوم نمودند و بدین طریق از روی بی شعوری بمقام سلطنت توهین وارد کردند و بعلاوه ستمگری و قساوت را بجائی رساندند که خلاف طبیعت و خوی انسانی بود. قاتل پدر چند ماهی بیش سلطنت نکرد و در آغاز کار هیجده تن از برادران خویش را بقتل رساند. آنگاه بیمار شد و جهان را بدرود گفت. طاعونی هولناک که نشانه غضب الهی بر این پادشاه بدسگال بود سرزمین ایران را ویران ساخت. فرزند خردسالش اردشیر که هفت سال پیش نداشت جانشین او گشت ولی شهر براز (شهر برز) او را در تیسفون که

(۱) یادداشت مترجم: بنظر آقای تقی زاده ۵۷۹ مسیحی صحیح تر است.

(۲) Bistam (۳) Benda'è

پایتخت بود محاصره نمود و بقتل رساند و سلطنت را غصب کرد . خود شهر برازهم چهل روز بعد بدست سه تن از مستحفظین خود هلاک شد (نهم ژوئن ۶۳۰ بعد از میلاد) . سپس پوراندهخت دختر خسرو پرویز بر اورنگ پر خطر خسروی بر نشست و چون بزور خرد آراسته بود و نیات خوب داشت چنین بتظر میرسید که در دوران سلطنت او عصر درخشانی آغاز شود ، لکن پس ازاعاده چوب صلیب حقیقی (۱) بامپراطور روم او نیز پس از شانزده ماه فرمانروائی جهان را بدرود گفت . یکی از بنی اعمام دور پدرش پیروز جانشین او شد و کمتر از یک ماه سلطنت کرد تا اینکه خواهر زیبایش آزر میدخت بتخت کیانی بر نشست . آزر میدخت در مقام انتقام از فرخ هر مزد اسپهبد خراسان که توهینی باو وارد کرده بود بر آمد و اسباب قتل او را فراهم ساخت و خود او هم پس از شش ماه سلطنت بدست سرداران رستم پسر فرخ هر مزد کشته شد . رستم نیز چهار سال بعد (۶۳۵ میلادی) در شکست ناخجسته قادیسیه هلاک شد .

چهار یا پنج فرمانروای دیگر هر يك چند روزی آمدند . بعض

(۱) یادداشت مترجم : مقصود همان صلیبی است که به عقیده رومیها حضرت عیسی را با آن صلیب بدار زدند و گویند لشکریان ایران آنرا از ارشلیم ربودند و شیرین ملکه ایران آن صلیب را حفظ نمود و قیصر روم آنرا از خسرو پرویز خواست و پرویز آن را باز نداد و در باره درخواست قیصر فردوسی فرماید :

یکی آرزو خواهم از شهریار	که آن آرزو نزد او هست خوار
که دار مسیحا بگنج شماست	چو بینید دانید گفتار راست
بر آمد بر آن سالیان دراز	سزد گسرفرستد ببا شاه باز
بگیتی برو بر کنند آفرین	که بی او مبادا زمان و زمین

سال بعد هراکلیوس (هرقل) بزیارت ارضنیم (بیت المقدس) رفت و آنرا دو باره در همان محلی که از آنجا بیرون آورده بودند گذاشت .

فردوسی در رد درخواست قیصر از طرف خسرو پرویز فرموده است :

دگر گت ز دار مسیحا سخن	بیاد آمد از روزگار کهن
کسی را که باشد همی سوگوار	که کردند پیغمبرش را بدار

(بقیه باورقی در صفحه ۲۶۸)

از آنها کشته شدند و برخی دیگر از پادشاهی خلع گردیدند تا اینکه یزدگرد سوم آخرین شهریار نگون بخت دودمان جلیل و نجیب ساسانی بسلطنت رسید و او نیز آخر سیه روز و سرگردان و آواره و پیریشان شد و در ذلت و درماندگی بدست دهقانی پلید و فرومایه بطمع گوهری که همراه داشت بقتل رسید و یگانه اثر و نشانه‌ای که از آن همه جاه و ثروت برای شهریار تبه‌روزگار مانده بود همان گوهر بود که صیاد دهر آنرا نیز بر بود و بجان او هم ابقاء نمود. هنگامیکه عبدالملک خواجه انوشیروان را تعبیر کرد انوشیروان بامید اینکه باز هم بعد از وی چهارده تن از خاندان ساسانی پیش از نزول بلیه نهائی فرمانروائی خواهند داشت دلخوش بود. شهریاران چهارده گانه اول آن سلسله جمعاً پیش از دو قرن سلطنت کردند. چه کسی میتواند تصور کند که دوران سلطنت یازده پادشاهی که در فاصله میان خسرو پرویز و یزدگرد سوم بتخت نشستند بر رویهم بیش از پنجسال نخواهد بود؟ (۱)

در تمام این مدت دشمن پشت دروازه های کشور شاهنشاهی ، با اصرار و ابرام روز افزون رعد آسا میگرید و دودمان ساسانی را که محکوم بزوال بود تهدید میکرد . مخصوصاً (از ارهاصات) سه
اعلام خطر
 چیز را بعلامت مصائب محتمل الوقوع پیشگوئی کرده

(بقیه یاورقن از صفحه ۲۶۷)

بر آن دار برگشته خندان شداوی	که گوید که فرزند یزدان بدای
تو اندوه آن چوب پوده نخور	چو فرزند بد رفت سوی پدر
که شاهان نهادند آنرا بگنج	همان دار عیسی نیزد بسرنج
بخندد بر مساهمه مرزو بوم	از ایران چو چوبی فرستم بروم
که از بهر مریم سکویا شدم	بموبد نماید که ترسا شدم
شمارا سوی ما گشادست راه	دگزر آرزو هر چه آید بخواه

(۱) شرویه در تاریخ ۳۵ فوریه ۶۲۸ میلادی و یزدگرد سوم آخرین پادشاه خاندان ساسانی در پایان سال ۶۲۲ میلادی یا آغاز سال ۶۳۳ میلادی بر سریر سلطنت برقرار شدند .

[یادداشت مترجم : بنظر آقای تقی زاده عبارت « یا آغاز سال ۶۳۳ دور از تحقیق است . »]

بودند که طبری (۱) مورخ مسلمان ذکر میکند و آنرا یک نوع اختطاز و انذار الهی میداند که خداوند خسرو پرویز را بدان وسیله از عواقب رد کردن پیام پیامبر عربی آگاه و بر حذر مینماید. گویند نامه‌ای که پیام رسول خدا در آن مندرج بوده است بدین مضمون است (۲):

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ . من محمد رسول الله الی کسری ابن هرمزد
 اما بعد فانی احمد الیک الله الذی لاله الا هو و هو الذی اوانی و کنت یتیما
 و اغثنانی و کنت عایلاً و هدانی و کنت ضالاً و لن یدع
 ما ارسلت به الا من قد سلب معقوله و البلاء غالب علیه .
 اما بعد یا کسری فاسلم تسلم او ایذن بحرب من الله و
 رسوله ولن یعجزهما و السلام . « (۲)

نامه پیامبر
 به پرویز

(۱) رجوع شود به تاریخ ساسانیان تألیف نولد که ، صفحات ۳۰۳ تا ۳۴۵

Nöldeke, Sasaniden

(۲) متن نامه از نهاية الارب گرفته شده است که نایاب است . رجوع شود

به نسخه خطی کمبریج و همچنین مجله انجمن سلطنتی آسیائی بتاريخ آوریل ۱۹۰۰
 صفحه ۲۵۱ .

(۳) یادداشت مترجم : متن نامه حضرت ختمی مرتبت (ص) از روی عکس

نسخه خطی کمبریج استنساخ شد (صفحه ۲۰۰ - ۲۰۷) . نسخه عکسی مزبور در
 کتابخانه ملی ایران مضبوط است . نام کتاب سیر الملوک المسمی بنه‌ایة الارب فی -
 اخبار الفرس و العرب و تاریخ کتابت آن سنه ۱۰۲۴ هجری است . برور زمان
 نامه پیغمبر دوچار تحریفات و تغییراتی شده و مورخین مختلف بمضامین مختلف آنرا
 ضبط کرده‌اند . برای اینکه کار اهل تحقیق و تتبع آسانتر شود نخست متن طبری
 را که قدیمتر و معتبرتر است (جزء سوم صفحه ۹۰) و آنگاه باره‌ای منابع موجود
 دیگر را نیز نقل میکنیم . اینک طبری :

« کتب رسول الله صلی الله علیه و سلم الی کسری و بعث بالکتاب مع عبدالله
 بن حذافة السهمی فیه : بسم الله الرحمن الرحیم من محمد رسول الله الی کسری عظیم
 فارس ، سلام علی من اتبع الهدی و آمن بالله و رسوله و

از تاریخ طبری

اشهدان لاله الا الله و انی رسول الله الی الناس كافة لبندر
 من کان حیا اسلم تسلم فان ایبت فعلیک اثم المجرس ،
 فمزق کتاب رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال رسول الله مزق ملصکک . حدثنا

(بقیة پاورقی در صفحه ۲۷۰)

بيك روایت خسرو پرویز نامه را پاره پاره كرد و فرستاده رسول خدا بدو گفت : « ای شهریار ناپرهیز کار! خداوند ملك ترا قطعه قطعه كند و سلطنت ترا درهم شكند و سپاه ترا پراكنده سازد ! »

(بقیة پاورقی از صفحه ۲۶۹)

ابن حمید قال حدثنا سلمة عن محمد بن اسحاق عن يزيد بن حبيب قال وبعث عبد الله بن حذافة بن قيس بن عدي بن سعد بن سهم الي كسرى بن هرمز ملك فارس و كتب معه بسم الله الرحمن الرحيم من محمد رسول الله الي كسرى عظيم فارس سلام على من اتبع الهدى و آمن بالله و رسوله و اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له وان محمدا عبده و رسوله و ادعوك بدعاء الله فاني انا رسول الله الي الناس كافة لانذر من كان حيا و يحق القول على الكافرين فاسلم تسلم فان اتهم المجوس عليك فلما قرأه مزقه و قال يكتب الي هذا و هو عدي. حدثنا ابن حميد قال حدثنا سلمة عن محمد بن اسحاق عن عبد الله بن ابي بكر عن الزهري عن ابي سلمة عبد الرحمن ابن عوف ان عبد الله بن حذافة قدم بكتاب رسول الله صلى الله عليه وسلم على كسرى فلما قرأه شقه فقال رسول الله مزق ملكه حين بلغه انه شق كتابه .

بسم الله الرحمن الرحيم

من محمد رسول الله صلى الله عليه وسلم الي پرويز بن هرمز اما بعد فاني احمد اليك الله لا اله الا هو الحي القيوم الذي ارسلني بالحق بشيراً و نذيراً الي قوم غلبهم السقاء و سلب عقولهم و من يهدي الله فلا مضل له و من يضلله فلا هادي له ان الله بصير بالعباد . ليس كمثلته شىء و هو السميع العليم البصير اما بعد فاسلم تسلم او اذن بحرب الله .

ترجمة ابو على محمد بن محمد الابعصى چاپ هنده صفحه ۳۶۱

بسم الله الرحمن الرحيم

من محمد رسول الله الي كسرى عظيم فارس ، سلام على من اتبع الهدى و آمن بالله و رسوله و شهد ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله و انى ادعوك بدعاء الله و انى رسول الله الي الناس كافة لانذر من كان حيا و يحق القول على الكافرين فاسلم تسلم و ان توليت فان اتهم المجوس عليك .

از كتاب الكامل فى التاريخ ابن الاثير مجلد ثانی چاپ لیدن ۱۸۶۷ مسیحى

(بقیة پاورقی در صفحه ۲۷۱)

بروایت دیگر پادشاه ایران به باذان والی یا مرزبان یمن (نگاه
کنید به صفحه ۲۶۵) نامه‌ای نوشت و فرمان داد بسوی مدینه حرکت

(بقیه یاورقی از صفحه ۲۷۰)

کتاب النبی صلی الله علیه وسلم الی ملک فارس

من محمد رسول الله الی کسری عظیم فارس : سلام علی من اتبع الهدی
از اعجاز القرآن چاپ قاهره ۱۳۴۹
صفحه ۹۹۳ تألیف القاضی العبد
شیخ السنه ولسان العله
ابو بکر محمد بن الطیب الباقلائی
المتوفی سنه ۵۴۰۳ .
و آمن بالله ورسوله وشهد أن لا اله الا الله وحده
لا شریک له وان محمداً عبده ورسوله ، وادعوك
بدعاء الله فانی انا رسول الله الی الناس كافة لانذر
من كان حياً ویحق القول علی الکافرین فاسلم تسلم .

نقل از تاریخ بغداد او مدینه السلام

للحافظ ابی بکر احمد بن علی الخطیب البغدادی چاپ مصر ، سال ۱۳۴۹
هجری الموافق ۱۹۳۱ میلادی : صفحه ۱۳۲ : کتاب رسول الله الی کسری ،

اخبرنا محمد بن الحسين القطان ابننا احمد بن كامل القاضي قال
حدثني داود بن محمد بن أبي معشر قال نبئنا ابی قال نبئنا ابو معشر
عن بعض المشيخه قال كتب رسول الله صلی الله علیه وسلم مع عبدالله بن
حنافة الی کسری ، « من محمد رسول الله الی کسری عظیم فارس ، أن اسلم تسلم ،
من شهد شهادتنا ، واستقبل قبلتنا ، وأكل ذبيحتنا ، فله ذمة الله وذمة رسوله » . فلما
قرأ الكتاب قال : «جز صاحبکم أن يكتب الی الا فی کراع . قال : فدعا بالجملين
فقطعه ، ثم دعا بالنار فأحرقه ، ثم ندم . فقال : لا بد أن أهدی له هدية ، قال فكله
عبدالله ابن حنافة كلاماً شديداً قال فأدرج له شقفاً من ديباج وحرير فأهداها
لرسول الله صلی الله علیه وسلم ، قال فبلغنا أن رسول الله صلی الله علیه وسلم ، قال :
« منق كسری كتابی لیزقن الله ملكه [كل ممزق] ، ثم ليهلكن كسری تم لا يكون
كسری بعده ، وليهلكن قيصر تم لا يكون قيصر بعده ، ولتتفقن كنوزهما فی سبيل الله
عز وجل » .

قول خطیب بغدادی

نقل از کتاب جبهة رسائل العرب فی عصور العربیه الزاهره ، الجزء الاول
تألیف احمد زکی صفوت استاذ اللغة العربیه بدارالعلوم ، چاپ مصر ، ۱۳۵۶

۵ . = ۱۹۳۷ م . صفحه ۳۶ : « کتابه صلی الله علیه وسلم الی
کسری ملک الفرس و بعث صلی الله علیه وسلم عبدالله بن حنافة
السهمی الی کسری ابروینز ملک الفرس : سنة ست و بعث

قول احمد زکی صفوت

معه کتابا فيه : بسم الله الرحمن الرحيم ، من محمد رسول الله الی کسری عظیم فارس ،
(بقیه یاورقی در صفحه ۲۷۲)

کند و پیامبر را دستگیر سازد و باسارت به تیسفون آورد (رجوع شود به فصل هفتم).

(بقیه یاورقی از صفحه ۲۷۱)

سلام علی من اتبع الهدی ، وآمن بالله ورسوله وأن لاله الا الله ، وأن محمدا عبده ورسوله ، أدعوك بدعاية الله عز وجل ، فانی انا رسول الله الى الناس كافة لا نذر من كان حياً ، و يحق القول على الكافرين ، أسلم تسلم ، فإن أبيت فعليك اثم - المجوس . «

فلما قرأ كسرى الكتاب غضب و مزقه وقال : يكتب الى هذا و هو عبدی ، فقال صلى الله عليه وسلم ، حين بلغه ذلك ، مزق ملكه .

(السيرة الحلیة ۲ : ۳۶۸ ، و صبح الاعشى ۶ : ۳۷۷ ، و تاریخ الطبری ۳ : ۹۰ ، و تاریخ الكامل لابن الاثیر ۲ : ۸۱ ، و اعجاز القرآن ص ۱۱۳ ، و المواهب اللدنیة للقسطلانی « شرح الزرقانی ۳ : ۳۸۹ ») .

در جلد اول کتاب دوم ناسخ التواریخ و قایع اقالیم سبعمه بعد از هجرت رسول خدا الى زماننا هذا تألیف لسان الملك سپهر و همچنین در کتاب الوسيط فی الادب العربی و تاریخه تألیف الشیخ احمد الاسکندری و الشیخ مصطفى عنانی چاپ مصر ، ۱۹۳۶ صفحه ۱۲۸ نیز نامه مزبور مندرج است .

در باره تاریخ این نامه کوسن دویرسوال استاد کلتز دو فرانس و صاحب تاریخ عرب چاپ پاریس ۱۸۴۸ میلادی ، A. P. Coussin de Perceval

Essai sur l' Histoire des Arabes (Paris, 1848). **نظر**

کوسن دویرسوال در جلد سوم کتاب تحت عنوان سفراء پیامبر (صفحات ۱۹۰ - ۱۸۸) مینویسد : « نخستین یادشاهی که از پیغمبر

اسلام پیامی بدو رسید خسرو پرویز بود . دوم نجاشی پادشاه حبشه سوم مقوقس عظیم مصر .

« طبق نامه رسمی امپراطور هر ا کلیوس بسنای قسطنطنیه که در Chronique Paschale (صفحات ۴۰۲ - ۳۹۸) مندرج است شیرویه در اواخر ماه فوریه سال ۶۲۸ میلاد مسیح پدر خود خسرو را بقتل رساند و برخلاف اقوال نویسندگان عرب باید تصدیق کرد که پیغمبر سفیر خود را قبل از سفر حدیبیه نزد خسرو فرستاده است و سفر حدیبیه در نیمه دوم فوریه ۶۲۸ بود که برابر است با ذوالقعدة سال ششم هجرت . راست است مؤلفین عرب تاریخ انقلابی را که بقیمت جان خسرو تمام شد ماه جمادی الاولی سال هفتم هجرت نوشته اند (تاریخ الخمیسی صفحات ۲۲۹ و ۲۵۲) و آن تاریخ مطابق است تقریباً با هشتم ماه اوت تا حدود هفتم سپتامبر ۶۲۸ میلادی ، لکن تاریخ نامه هر ا کلیوس بیشتر مورد اطمینان است . «

علائمی که از سرفروشت دولت شاهنشاهی و انقراض قریب الوقوع دودمان ساسانی حکایت میکرد سه قسم بوده است (۱) :

اول رؤیا ، دوم آثار و علامات دیگر ؛ سوم حوادث و وقایع تاریخی . از رؤیا هائی که ضبط شده یکی فرشته ایست که بخسرو پرویز ظاهر میشود و عصای خسرو را که در ایران علامت قدرت است میشکند . و عبارتی که روی دیوار نوشته شده بود می بیند که مفاد آن در نهایت الارب قریب بدین مضمون ضبط شده است :

علائم بعثت ۱- رؤیا

« ای مرد ضعیف ! بتحقیق ، خداوند رسولی برای خلق خود فرستاده است و کتابی بر او نازل گردیده است . بنابراین بیعت کن و ایمان بیاور و او خیر و صلاح ترا در هر دو جهان تضمین خواهد کرد . لکن اگر چنین نکنی بزودی هلاک شوی و سلطنت تو نیز منقرض گردد و قدرت تو از دست تو برود ! »

نشانیها و آثاری که از انقراض سلطنت ساسانیان حکایت میکرد یکی سدی است که بفرمان شاه بر دجلة العوراء مکرر بستند و هر دفعه که سد بسته میشد میشکست (دجلة العوراء یکی از رود های منشعب از دجله است که از نزدیک بصره میگردد) . علامت دیگر فروریختن طاقی است که دیهیم عظیم خمره مانند خسرو با زنجیر بآن متصل بود . یعنی از سقف آویخته و روی تخت قرار داشت . و همچنین برقهائی است که از فراز آسمان حجاز میجهید و شرق را فرا میگرفت .

۲- علامات و آثار دیگر

(۱) یادداشت مترجم : این علائم را در کتب اسلامی « ارهاصات »

دیگر واقعه تاریخی نبرد ذوقار است (بین ۶۰۴ و ۶۱۰ بعد از میلاد مسیح) که گرچه بالنسبه بی اهمیت بود به عرب ثابت نمود که ایرانیان با اینکه تمدنی عالی تر و ثروتی عظیم و نامی بلند داشتند شکست ناپذیر نبودند. پیامبر چون این داستان را شنید گفت: « این نخستین روزی است که عرب در برابر ایرانیان جبران گذشته را نمود و این کامیابی و خشنودی را بوسیله من بدست آورد. »

۳ - نبرد
ذوقار



فصل پنجم

حملة عرب

دوزی (۱) در کتاب نفیسی که درباره اسلام (۲) نوشته است چنین گوید :

« در نیمه اول قرن هفتم میلادی همه چیز جریان عادی خود را در روم شرقی و کشور شاهنشاهی ایران طی میکرد . این دو مملکت برای تصرف آسیای غربی همیشه با هم در نزاع بودند . سخن دوزی از حیث ظاهر در راه رشد و ترقی و آبادی سیر میکردند . درباره افزایش مبالغ معتنابهی مالیات عاید خزانه سلاطین این دو کشور قدرت عرب میشد و گر و قر و تجمّل و تنعم پایتخت های هر دو مملکت ضرب المثل بود . بار کمر شکن استبداد بر پشت هر دو کشور سنگینی میکرد . تاریخ دو دمان سلاطین هر دو مملکت مشحون است از يك سلسله فجایع هولناك و زجر و آزار خلائق و این رفتار ظالمانه دولتها مولود نفاق و شقاق مردم در مسائل مذهبی بود . در این اثنا ناگهان از میان صحاری غیر معروف قومی جدید در صحنه جهان پدید آمد . قبائلی بیشمار که تا آن تاریخ پراکنده و متفرق و اکثر اوقات با هم در نبرد بودند نخستین بار در آن هنگام بهم پیوستند و قوم متحد و متفق جدید را بوجود آوردند ، قومی که علاقه ای شدید بآزادی خود داشت ، لباس ساده میپوشید و غذای ساده میخورد ، تجیب و میهمان نواز بود ،

(۱) یادداشت مترجم : دوزی Dozy, R. P. A. از شرقشناسان

معروف است که بزبان هلندی کتابی در خصوص تاریخ اسلام نوشته است .

(۲) ویکتورشون Victor Chauvin این کتاب دوزی را تحت عنوان :

Essai sur l'Histoire de l'Islamisme .

ترجمه کرده و در لیسن و پاریس سال ۱۸۷۹ منتشر شده است .

با نشاط ، با فراست ، مزاح ، بذله گو و درعین حال مغرور و سریع الغضب بود و همینکه آتش خشم او برافروخته میشد کینه جو و آشتی ناپذیر و ظالم بود .

این همان قومی است که در يك لحظه (۱) کشور شاهنشاهی کهن سال و معزز ولی فاسد و پوسیده ایران را سرنگون ساخت و زیباترین ایالات را از دست جانشینان قسطنطین ربود و سلطنت جدید التأسیس آلمان را پایمال نمود و ممالک دیگر اروپا را تهدید کرد و حال آنکه در شرق عالم نیز جیوش فاتح او بجزبال هیمالیا راه یافتند و در آنجا هم رخنه کردند ، ولی این قوم شباهتی با کشور گشایان دیگر نداشت زیرا آئین نوینی آورده بود و اقوام دیگر را تبلیغ و دعوت مینمود . برخلاف ثنویت ایرانیان و مذهب مسیح که انحطاط یافته بود توحید پاک و خالص آورد و میلیونها مردم بآن گرویدند و حتی در همین عصر ما مذهب اسلام مذهب يك عشر از نژاد بشر است .

در حرب ذوقار هم دیدیم قوه حیاتی عظیم و نیروی احتمالی عرب که تا آن تاریخ در نظر همسایگان بی اهمیت تلقی میشد حتی قبل از فتح و غلبه اسلام بکلی ناقص و ناچیز نبود . با این وصف نقش عالی و با شکوهی که مقدر بود عرب در تاریخ تمدن بازی کند بلا شك مرهون اسلام است زیرا شریعت اسلام در عین سادگی مجلل و محتشم است و هیچ محقق بیغرضی نمیتواند منکر عظمت اسلام شود . نقادان مغرب زمین که درباره پیامبر عربی اظهار نظر کرده اند اکثر اوقات اوضاعی را که قبل از او در عربستان وجود داشت و پیامبر اصلاح نمود در نظر نمیآوردند و فراموش میکنند که بسیاری چیزها از جمله رق که برده فروشی است و تعدد زوجات که مورد اعتراض آنهاست از بتکارات اسلام نبوده بلکه قبل از اسلام وجود داشت و اسلام آنرا تحمّل کرده و سخت

(۱) یاد داشت ترجمه : البته این امر در « يك لحظه » قابل تصور

نیست ، و این فیروزیها نزدیک یک قرن میسر گردید .

نگرفته است (۱). مسلمین صدراول از اختلافات عظیمی که در نتیجه تعالیم پیغمبر در امر زندگی آنها انجام شد بخوبی آگاه بودند. عبارت ذیل که در سیره ابن هشام (تاریخ وفات ۲۱۳ هجری مطابق ۸۲۸-۹ میلادی) قدیمترین شرح احوال موجود از رسول خدا نقل میشود بخوبی نشان میدهد که اصلاحات مزبور چه بوده است :- (۲)

« چگونه نجاشی مهاجرین (۳) را احضار و در باب مذهب آنها سؤالات نمود و پاسخ مهاجرین :

« آنگاه (نجاشی فرمانروای حبشه) اصحاب رسول خدا را نزد خود خواست. همینکه قاصد نجاشی نزد آنها آمد گرد هم جمع شدند. هر يك از دیگری میپرسید: پیش او که رفتی چه خواهی گفت؟

روایت ابن هشام در باره مسلمینی که فراراً بحبشه رفتند وقتی بلند شدند و نزد نجاشی بار یافتند
 جواب دادند: بخدا سوگند هر چه بدانیم و هر چه نبی اکرم بما حکم کرده است خواهیم گفت. هر چه بادا باد! هنگامی که نزد نجاشی رفتند کشیشان در آنجا حضور داشتند و کتب خود را گرداگرد نجاشی پراکنده کرده بودند. نجاشی پرسید :

چيست آن مذهبی که شما را از قوم خود جدا ساخته است و با این وصف بکیش من یا این مذاهب دیگر در نمیآئید ؟ .

« جعفر پسر ابوطالب رضی الله عنه چنین پاسخ داد : ای پادشاه ! ما قومی بودیم وحشی و بت پرست ، گوشت مردار میخوردیم ، کارهای ننگین میکردیم ، علائق خویشاوندی را میشکستیم ؛ رفتار ما با همسایگان

(۱) یادداشت مترجم : در فقه اسلامی باب رق وجود ندارد ولی در باره عتق که آزاد کردن بنده است باب مخصوص هست و بحث مفصل میشود .
 (۲) سیره ابن هشام چاپ ووستن فلد Wüstenfeld سال ۱۸۵۹ ؛ ترجمه آلمانی توسط ویل Weil چاپ اشتوتگارت Stuttgart سال ۱۸۶۴ میلادی .
 (۳) مهاجرین نام اصحاب رسول الله است که در اثر آزار و تعذیب از مکه ناگزیر فرار اختیار کرده و به حبشه و جاهای دیگر پناه بردند .

بد بود؛ اقویاً ضعفا را از بین میبردند و بدینسان زندگانی ما میگذشت تا اینکه خداوند رسولی از میان خود ما برگزید و بر ما مبعوث فرمود؛ ما از سلسله نسب و امانت بیحد و درستکاری و ایمان و طهارت او خیر داشتیم؛ او ما را بخدا دعوت کرد تا ما تیر همه را بوحدت حق رهنمون شویم و حق یگانه را پرستش کنیم و سنگها و اصنامی را که خود ما و پدران ما بجای خدا عبادت میکردیم بدور افکنیم. بما حکم کرد راست بگوئیم و در آنچه بما سپرده میشود امین باشیم و علائق خویشاوندی و تکالیف همسایگی را رعایت کنیم و از منہیات و خونریزی پرهیزیم. از افعال خلاف اخلاق و اقوال دروغ و خدعه آمیز و خوردن مال ایتم و توهین بزنان پرهیز کارما را نهی کرد. بما فرمود خدای یگانه را پرستش کنیم و برای او هیچگونه شریکی قائل نشویم. و آنچه را بر ما نهی کرد حرام است و آنچه را تصدیق کرد حلال است. سپس قوم ما متعرض ما شدند و ما را آزار دادند و کوشیدند که ما را اغوا کنند و از صراط ایمان منحرف سازند تا اینکه بجای پرستش خدا بعبادت اصنام باز گردیم و اعمال بدی را که سابقاً مشروع میدانستیم دو باره مشروع بدانیم. پس سعی کردند ما را مجبور کنند؛ بما ظلم کردند و فشار آوردند و جهد نمودند تا میان ما و مذهب ما حائل شوند. بدین سبب بسرزمین تو آمدیم و تو را برگزیدیم و بر همه کس ترجیح دادیم و بامید آرزوی حمایت تو این راه را طی کردیم و اکنون شهریارا استدعای ما آنست که در پیشگاه تو بما ظلم روا ندارند!

«نجاشی باو گفت: آیا از آنچه از پروردگار به پیغمبر تو رسیده است چیزی نزد تو یافت میشود؟ جعفر جواب داد: آری! نجاشی گفت: بخوان! جعفر آیات اول سوره مریم را که سوره نوزدهم قرآن است^(۱) و با حروف کهیعض آغاز میشود تلاوت نمود. نجاشی

(۱) در باره این حروف مرموز که در آغاز این سوره و بیست و هشت سوره

دیگر قرآن فرار گرفته است رجوع شود به:

بگریست بنحوی که محاسن او از سرشك دیدگان او تر شد. و کشیشان نیز چون بکلمات قرآن گوش فرا دادند گریستند و کتب آنها از اشك چشمشان تر شد. آنگاه نجاشی گفت: براستی این کلمات و آنچه موسی آورد از یک منبع نوراست. بروید زیرا بخدا سوگند که اجازه نخواهم داد کسی مزاحم شما بشود و یا حتی در اندیشه اینکار باشد. «

اگر بخواهیم درباره اوصاف و مقاصد پیامبر بحث کنیم از راهی که در پیش داریم خیلی دور خواهیم افتاد. بالاخص از آنجهت که این موضوعات و همچنین تاریخ پیغمبر و اصول عقائد او و آئین او که در وهله نخست با تائی ولی بعد بسرعت برق پیش رفت بوجه کامل و شایسته در رسالات سیل و اشپرنگر و مویر و کرل و نولدکه و پاسول اسپیت (۱) و سیدامیر علی بحث شده است. از همه بیشتر آثار سیدامیر علی مخصوصاً قابل مطالعه کسانی است که بخواهند متوجه شوند تا چه اندازه حتی مسلمینی که بغایت رنگ فرهنگ و علوم اروپائی را بخود گرفته اند هنوز قویاً تحت نفوذ اسلام و پیغمبر اسلام قرار دارند.

سیدامیر علی را از آنجهت ذکر کردیم که از مسلمین واقف بمقتضیات عصر است و کتاب زیاد خوانده و دارای وسعت نظر است و بهمان اندازه که بافکار شرقی خوب آشناست بافکار غرب نیز کاملاً مأنوس است. نیروی عظیم اسلام در سادگی و شایستگی انطباق شریعت اسلام با اوضاع جدید و همچنین در موازین عالیة اخلاقی اسلام است. کسب فضائل و مکارم اخلاقی اسلامی کاملاً در حیز امکان است. لکن باید اقرار کنیم که موازین اخلاقی دیانت مسیح گرچه عالیتر است (۲) از دسترس افراد بشر تقریباً خارج است و دولتها نیز کلیة نتوانند بدان پایه نائل گردند. اما دولتی که کمال مطلوب اسلام است قابل تصور

(۱) Sale, Sprenger, Muir, Krehl, Nöldeke, Boswell Smith

(۲) یادداشت مترجم: البته مؤلف بنا بمعتقدات خود چنین گفته و عقیده

مترجم جز اینست.

میباشد و از حدود فهم و ادراك و امکان بیرون نیست . خلفاء چهار گانه راشدین که جانشینان بلا فصل پیامبر بودند در حقیقت آن نوع حکومت را عملاً بوجود آوردند و درباره فرمائش روائی آنها این داستان از الفخری ترجمه شده است (۱) :

« بدان که دولت اسلام بطرز دولتهای این جهان تشکیل نشده بود و بیشتر بأمور نبویه و احوال آخرویه شباهت داشت . و حقیقت امر اینکه بطریقه انبیاء اداره میشد . رفتار آن دولت رفتار اولیاء و فتوح آن بسبب فتوح پادشاهان بزرگ و راه و روش آن سختی کشیدن درزندگانی و سادگی و امساک در خوراک و پوشاک بود . یکی از خلفاء در کوچه و بازار پیاده میرفت و پیراهنی پاره بر تن داشت که تا زانو را بیشتر نمپوشاند . سندی بر پا و تازیانه ای در دست داشت و هر کس را مستوجب مجازات مییافت بر او مینواخت . غذای خلفا پست ترین غذای مستمندان بود . امیر المؤمنین (علی بن ابی طالب علیه السلام) عسل و نان نازک را نمونه ای از تجمل میدانست زیرا فرموده است : « ولو شئت لاهتدیت الی مصفی هذا العسل بلباب هذا البر » .

« و نیز بدان که امساک خلفا در خوراک و پوشاک بسبب فقر و درماندگی نبود . فاخرترین البسه و لذیذترین اغذیه را میتوانستند تهیه کنند ولی نمیکردند زیرا میخواستند با رعیت تهیدست خود برابر باشند . چنین میکردند تا نفس از بند شهوات برهد و با ریاضت بهترین حالات خود برسد و گرنه خلفا همه صاحب ثروت فراوان از باغ و نخلستان

(۱) یاد داشت مترجم : الفخری فی الاداب السلطانیة و الدول الاسلامیة

تألیف محمد بن علی بن طباطبایا المعروف بابن الطقطقی طبع ۱۸۵۸ میلادی دانشگاه گرایسفوالد Greifswald . چاپ دیگر کتاب چاپ مصر است که محمد عوض ابراهیم بك و کیل وزارة المعارف المساعد (کفیل وزارت فرهنگ مصر) و علی الجارم بك المفنش الاول اللغة العربیة بوزارة المعارف در آن تجدید نظر کرده اند .

و اسباب دنیوی بودند و بیشتر آنرا بمصرف بینوایان و نیازمندان میرساندند (۱)
حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام از املاك خود عوائد
فراوانی داشت (۲) و همه را در راه دستگیری از فقرا و ضعفا خرج میکرد
و خود و خانواده اش بلباس کرباسی و کرده نان جوی قناعت داشتند.

« اما درباره جنگهایی که خلفا کردند و فیروزیهایی که نصیب
آنها شد حقیقت امر آنست که سوارانشان تا افریقا و اقصی نقاط خراسان
رفتند و از رود جیحون نیز گذشتند » .

کار محمد بن عبدالله (ص) کار آسانی نبود و در هشت سال یا ده
سال اول بعثت یعنی در حقیقت تا زمان هجرت وی از مکه بمدینه که
در سال ۶۲۲ بعد از میلاد مسیح روی داد و مبدأ تاریخ

سیرت
عرب
پیروان اسلام است از پیشرفت وی نومید بودند. فقط مؤمنینی
که یأس و نومیدی در ایمانشان راه نداشت و امر غیر ممکن
را قابل تصور نمیدانستند مأیوس نمیشدند. اشکال امر تنها این نبود که
مخصوصاً اعراب بادیه نشین نمیخواستند خدایان قدیم و عادات دیرینه خود
را رها کنند. اعراب بدوی ورع و تقوی و فضیلتی را که نصب العین اسلام
بود قطعاً دوست نداشتند و بوعد و وعید و لذات و آلام بعد از مرگ
معتقد نبودند و بشدت از قیود انضباطی و انتظامی شریعت اسلام متأذی
بودند. عرب بدوی خالص و حقیقی قلباً مادی و شكاك و منكر مكاشفات
الهی است و هنوز هم چنین است. آن ذهن تند و روشن و فکری که
اندکی محدود و تنگ ولی در حدود خود همیشه آماده و آگاه است
توجهی بمسائل غیر مادی نداشت و از محسوسات و شهوات فرامیرفت و از

(۱) یادداشت مترجم: در مورد همه خلفا این قول صادق نیست.

(۲) یادداشت مترجم: اینکه حضرت امیر علیه السلام از املاك خود عوائد

فراوانی داشت مبالغه آمیز است.

نمیرفت و از امور مادی و شهوی که میگذشت عرب بدوی نه کنجکاو بود نه زود باور. طبع خود پسند و متکی بنفس وی برای پروردگار توانا محلی قائل نبود و نیازی هم بخداوند احساس نمیکرد، زیرا معتقد بود اگر خدا قادر بحفظ و حراست اوست خدمت و کف نفس و ریاضت را نیز بر او فرض و متحتم میکند. دیگر اینکه وجود خداوند تبارک و تعالی کشف تازه‌ای نیست که اسلام کرده باشد زیرا اگر اعراب جاهلیت قدیم توجه کمتری بر رب العالمین داشتند و قربانی‌هایی که برای خداوند بزرگ میکردند کمتر و ناچیزتر از ذبایحی بود که برای خدایان کوچک خود میآوردند این امر را سبب آن بود که خدایان کوچک از جهت اختصاص بخود قبیله داشتند و مال آن قبیله بودند و بنا بر این بیشتر انتظار میرفت که مراقب و نگران امور قبیله باشند. مع هذا حتی در مورد آنها تجلیل و تکریمی قائل نمیشدند مگر موقعی که امور بر وفق دلخواه پرستندگان جریان یابد. دوزی (۱) گوید: « هر وقت کوچکترین فرصتی پیش میآمد عرب بر خدایان خود خشم میگرفت و حقیقت ماهیت خدایان خود را با آنان گوشزد میکرد و حتی ناسزا میگفت. » کهنه‌ای که مطابق میل عرب جواب نمیدادند مورد توهین و سخط قرار میگرفتند. اصنامی که قربانی‌های قدیمی را بنحو شایسته نمی پذیرفتند سنگسار میشدند و فحش و دشنام نثارشان میگرددید. کوچکترین چیزی که غضب عرب را بر میانگیخت کافی بود که خدایان را خلع کند و فی الفور دیگری را بخدائی برگزینند. با همه این مراتب عرب حاضر نبود زیر بار مذاهب جدیدی که فرایض و تکالیف سختی بر او تحمیل کند برود. خدایان قدیم اگر بی اثر بودند لا اقل خودی بودند و زحمتی نداشتند (اگر یارشاطر نبودند بار خاطر هم نبودند) ! اگر ثمرشان کم بود در عوض توقعانشان هم کم بود. بعلاوه اسلام روش

فاسازگار و تغییر ناپذیری نسبت بآنها داشت . طبق تعالیم اسلام اوئان و خدایان عرب بت پرست و پیروانی که حتی قبل از ظهور نور نبوت داشته‌اند، همه در آتش جهنم بسوزند و هیچ شیئی معبودی هر قدر هم مورد علاقه بت پرستان بود در برابر حرارت و حمیت و شور بت شکنان شریعت نوین لمحهای تاب مقاومت نداشت . علاوه بر این همان قسمی که د کتر گلدزیهر (۱) در فصل اول کتاب خود درباره مطالعات اسلامی بسیاری مطالب را روشن ساخته و تحت عنوان دین و مروت از تضاد آمال و آرمان جاهلیت و غایت القصوای تعلیمات اسلام بحث کرده و بخوبی ثابت کرده است ، جاهلیت و اسلام دارای دو هدف و مرام مختلفی بود که از بسیاری جهات باهم سازگاری نداشت و حتی بکلی در جهت مخالف یکدیگر قرار گرفته بود . شجاعت و شهامت ، جود و سخای بیدریغ ، میهمان نوازی بحد اسراف و تبذیر ، عرق قومیت ، قساوت قلب در انتقام گرفتن از کسانی که نسبت بنخود اعراب یا نسبت با افراد قبیله و اقرباء آنان بهر عنوان هتک احترام روا داشته یا خطائی مرتکب شده باشند ، این است فضائل اصلی عرب قدیم در زمان جاهلیت . اما در شریعت اسلام فضیلت دیگر گونه است : تسلیم و رضا ، صبر و شکیبائی ، تبعیت منافع فرد و عشیره از منافع جمع و تقدم ضروریات دین و بی اعتنائی بعلائق دنیا و احترام از تظاهر و تفاخر و پیروی از احکام دیگری که شماره آن بسیار است . ولی این فضائل و کمالات را عرب جاهلیت بدیده استهزاء و استخفاف مینگریست .

برای اینکه این تباین و تضاد روشن تر شود بهتر آنکه من باب مثال روح دو مطلب را با هم بسنجیم : یکی آیه ۱۷۸ (۲) سوره دوم قرآن

(۱) Dr. Goldziher, Muhammedanische Studien

(۲) یادداشت مترجم : آیه ۱۷۲ در چاپ بصیر المنک و آیه ۱۷۶ در چاپ

اخگر بامنتخب التفسیر آقای حاج آقامهدی آلهی قمشه‌ای (۱۳۶۸) .

است که سوره بقره نامیده میشود . دیگر اشعاری
تباین مرام عرب است منسوب بر امشگری سیار و غارتگر موسوم
جاهلیت و کمال به تأبط شراً . خود اسم او کافی است که ماهیت صاحب
مطلوب اسلام اسم را معرفی کند ، زیرا معنی آن این است :

« شری در بغل گرفته است ! » اینک آیه : لیس
 البران تولوا وجوهکم قبل المشرق والمغرب ولکن البر من آمن بالله والیوم
 الآخر والملائکة والکتاب والنبیین و آتی المال علی حبه ذوی القربی
 والیتامی والمساکین و ابن السبیل والسائلین و فی الرقاب
قرآن کریم و اقام الصلوة و آتی الزکوة والموفون بعهدهم اذا عاهدوا
سورة دوم والصابرین فی البأساء والضراء و حین البأس او لک الذین
 صدقوا و او لک هم المتقون (۱) .

اشعاری را که گفتیم با آیه فوق خواهیم سنجید از مجموعهات دانشمند
 تیزهوش خلف الاحمر دانسته اند ؛ که دقت زیادی نداشته است . لکن استاد
قصیده فقید را بر تسون اسمیث (۲) عقیده داشت و بنظر میرسد
تأبط شراً حق با اوست ، که روح الحاد چندان سراسر منظومه را
 فرا گرفته و بحدی بوی کفر از آن استشمام میشود که نمیتوان آنرا ساختگی
 دانست و هر گاه حقیقت امر چنین باشد طوری بمهارت و هنرمندی طرح
 ریزی شده است که کاملاً روح عرب بت پرست را نشان میدهد (۳) .

(۱) در کتاب کوچک ونفیس سرویلیم مویر موسوم به « اقتباسات از قرآن »

چاپ لندن سال ۱۸۸۰ میلادی نقل شده است :

Sir William Muir, Extracts from the Coran, (London, 1880).

Professor Robertson Smith (۲)

(۳) متن این منظومه در صفحات ۱۸۷ و ۱۸۸ کتاب قرائت عربی تألیف

رایت ، چاپ لندن ، ۱۸۷۰ میلادی ، مندرج است ،

Wright's Arabic Reading Book, London, 1870 .

ترجمه منظوم آن بزبان آلمانی ترجمه باروخی است و با در Baur ترجمه منبور

را در مقاله خود در باره این شاعر آورده است . رجوع شود به مجلد دهم (سال

۱۸۵۶ میلادی ، صفحات ۷۴ تا ۹۱) ،

Zeitschrift d. Deutschen Morgenländischen Gesellschaft

این چکامه را سراینده مزبور بخونخواهی از عموی خود که بدست قبیله
 هذیل بقتل رسید انشاد نمود و مطلع آن در وصف فضائل مقتول
 است (۱):

(۲) ان بالشعب الذی دون سلع لقتیلا دمه ما یطل
 خلف العباء علی و ولی انا بالعبء له مستقل
 و وراعالثأر منی ابن اخت مصع عقد ته ما تحل
 مطرق یرشح سما کما اطرق - افعی ینفث السم صل
 خیر ما نا بنا مصمئل جل حتی دق فیہ الاجل
 بزنی الدهر وکاف غشوماً بأبی جاره ما یذل
 شامس فی القر حتی اذا ما ذکت الشعری فبرد و ظل
 یا بس الجنین من غیر بؤس وندی الکفین شهم مدل

(۱) یادداشت مترجم: کتاب ریات در دست رس نبود، از حافظه آقای
 بدیع الزمان فروزانفر رئیس دانشکده معقول و منقول استفاده شد و براهنمائی ایشان
 و همت آقایان دانش پژوه و ایرج افشار، کتابداران دانشکده حقوق بمرجع دست
 یافتم و متن اشعار تأبط شرا از این کتاب استنساخ و نقل گردید.

شرح دیوان العماسة و دیوان الحماسة مجموع من الشعر الرائع اختاره شاعر العربیة
 وحکیمها ابوتمام حبیب بن اوس الطائی المتوفی فی عام ۲۳۹ من الهجرة، تألیف
 امی زکریا یحیی بن علی الخطیب التبریزی المتوفی فی عام ۵۰۲ من الهجرة -
 الجزء الثاني - چاپ قاهره، صفحات ۳۱۴ تا ۳۱۸.

(۲) یادداشت مترجم: چون این اشعار عربی خالی از الفاظ غریب نیست
 و از طرف دیگر اشتباهاتی در ترجمه مؤلف مشهود گردید، بکمک آقای عباس خدیبی
 عربی دان معروف و همچنین آقای دکتر حسینعلی محفوظ اصلاح شد. مفهوم و مستفاد
 آن بشرح ذیل است:

در دره‌ای که پائین سلع واقع است کشته ایست که خورش هدر نرود.
 بار سنگین انتقام را بدوش من نهاده و رفت. من نیز پذیرفته ام. خواهر زاده ای
 دارم که در این کین خواهی با من همراه است. شمشیر زنی است که اراده اش مترزون
 نشود و مانند افعی زهرپاش زهر فشانند.

(بقیه پارو فی در صفحه ۲۸۶)

ظاعن بالحزم حتى اذا ما حل حل الحزم حيث يحل
غيث مزن غامر حيث يجدي و اذا يسطو فليث ابل
مسبل في الحي احوى رفل و اذا يغزو فسمع ازل -
و له طعمات اری و شری و كلاً الطعمين قد ذاق كل
يركب الهول وحيداً ولا يصحبه - الا اليماني الاقل
و فتو هجر و اثم اسروا ليلهم حتى اذا انجاب حلوا
كل ماض قد تردى بفاض كسنا البرق اذا ما يسل
فادر كنا الثار منهم و لما ينح ملحين الا الاقل

(بقية ياورفی از صفحه ۲۸۵)

خبری که بیمار سید دردناک و خرد کننده بود و بتدریج باندازه ای بزرگ و با اهمیت شد که بزرگترین وقایع در برابر آن کوچک مینمود!

روزگار غدار کسی را از ما ربود که هرگز همسایه اش خوار نمیشود، ای پدرم فدای آن کس باد! در زمستان جای گرم و در تابستان هنگام طلوع شمرای یمانی سایه بان و جای خنک داشت. اندام لاغرش بعلت تنگدستی و سختی همیشه نبود. (بالعکس) کف کریم داشت. باشهامت و تبختر بنفس خویش متکی بود. باحزم و احتیاط قدم برمیداشت و هر جا رحل اقامت میافکند حزم و تدبیر نیز باوی ملازم و همراه بود و در همان نقطه جای گزین میشد (بعبارت دیگر مظهر حزم و تدبیر بود) در سخا و کرم ابر گهربار و هنگام مصاف شیرزیان بود.

پیراهنی بلند و لبانی سیاه و جسمی فربه و تنومند داشت و چون آهننگ پیکار مینمود مانند گرگ تند رفتار بود. بکام یاران شهد و بکام دشمنان شرننگ بود! و هر دو دسته طعم غسل و حنظل او را چشیده اند! یکه و تنها راه بیابان وحشت زارا پیش گرفت و جز شمشیر برنده یمانی چیزی همراه نداشت. چه بسا دلیرانی که از بام تا شام حتی در آفتاب نیمروز سوزان و در تاریکی شب راه پیمودند و سیده دم فرود آمدند.

دهنوردان تیغ تیزی بکمر آویخته بودند و چون تیغ را از غلاف برون کشند برقی از آن بجهد. بدین سان انتقام خون او را گرفتیم و جز چند تن کسی جان بدر نبرد و آن عده قلیل نیز گوئی بخواب پریشانی فرو رفتند. اگر هندیل او را تباہ کرد او نیز صدمات زیادی بهندیل وارد ساخته بود. چه بسا آنان را در مکان ناهمواری بزانو در آورد و باهایشان مجروح گردید. چه بسا

(بقية ياورفی در صفحه ۲۸۷)

فاحتسو انفاس نوم فلما هو موا رعتمهم فا شمعلوا
 فلئن فلت هذیل شباه لبما کف هذیلاً یقل
 و بما ابرکها فی مناخ جمع ینقب فیہ الاطل
 و بما صبحها فی ذراها منه بعدالقتل نهب و شل
 صلیت منی هذیل بخرق لا یمل الشر حتی یملوا
 ینهل الصعدة حتی اذا ما نهلت کف لها منه عل
 حلت الخمر و کانت حراما و بلای ما ألت تحل
 فاسقنیها یا سوادبن عمرو ان جسمی بعد خالی لخل
 تضحک الضبع لقتلی هذیل و تری الذئب لها یتهل
 و عناق الطیر تغدو بطاناً تتخطا هم فما تستقل

چه خوب گفته است هویر (۱) آنجا که گوید مثل اعلی مروت
 (مردانگی و فضیلت) در قاموس عرب جاهلیت در این دو کلمه خلاصه
 شود: « شرف و انتقام ». آزادی، شجاعت، اکرام و ایثار، بدی را
 ببدی و نیکی را به نیکی آنها بنحو سرشار عوض دادن، شراب و زن
 و جنگ را یکسان عزیز شمردن، زندگانی را بسیار دوست داشتن و از

(بقیه پاورقی از صفحه ۲۸۶)

بامدادان به پناهگاهشان حمله میکرد و پس از پایان قتال هرچه داشتند بغارت میبرد.
 هذیل در آتن (قساوت) دلیری چون من بسوخت. من آن جنگجوی
 دلاوری هستم که از جنگ خسته نشوم مگر خسته شوند و نیزه ام را بخون یکایک
 دشمنان خود آغشته و سیراب کنم و چون نیزه ام از خون دشمن نخستین جرعه را بنوشد
 آنرا جرعه دیگر دهم.

(تا انتقام خون او گرفته نشد) باده را بر خود حرام کرده بودم. اینک حلال
 شد. پس ای سواد فرزند عمرو! از باده ناب مرا ساقری درده، چه از روزی که دایی
 من دیده از دنیا فرو بست تن فرسوده من مانند شرابی که ترش شود برنج اندراست.
 گفتار بر کشته های قبیله هذیل نیشخند میزند. گرک هم دندان خود را
 بمردارش نشان میدهد و پرندگان لاشخوار صبحگاهان روی لاشه او چنگ زنان
 شکم خود را از گوشت او طوری انباشته سازند که قادر پیرواز نباشند!

مرگ نترسیدن ، مستقل و متکی بنفس ، لافزن و غارتگر بودن ، از همه بالاتر از خویشاوندان بحق یا بناحق حمایت و پشتیبانی کردن و علقهٔ همخونی و عرق قومیت را برتر از همهٔ قیود دیگر دانستن . این بود کمال مطلوب عرب بت پرست عهد جاهلیت و چنین است خصلت عرب بادیه نشین امروز که فقط اسماً مسلمانست . رفتار عمومی پیغمبر هم نسبت به برادر زادهٔ خود عیناً همینطور بود . رفتار وی در واقع احساسات رقیق را برانگیزد و در قلب و روح تأثیر کند و بر جان و دل نشیند و (این روایت) بعنوان نمونه و مثال ذکر میشود : چون پیغمبر ابوطالب را جداً باسلام دعوت نمود ابوطالب در جواب گفت : « ای برادر زادهٔ من ! ایمان پدران خود را از دست نتوانم داد (۱) . لکن بخدا سوگند تا زنده‌ام اجازه ندهم چیزی که مایهٔ آزردهٔ خاطر تو باشد روی دهد ! » (۲) . خواه ابوطالب بدعوی پیامبر عقیده داشت خواه نداشت آتش جهنم را در مصاحبت اجداد خود به بهشت موعود اسلام ترجیح میداد و بهر حال اجازه نمیداد برادر زاده‌اش هدف تعرض بیگانگان واقع شود .

از هجرت پیغمبر (ماه ژوئن ۶۲۲ میلادی) (۳) تا مرگ عمر دومین خلیفهٔ خلفاء راشدین (۶۴۴ میلادی) عصر طلایی اسلام است و مراد از عصر طلایی عصر تقوی و توحید در برابر عصر فلسفی اسلام است . زیرا هر چند مثل اعلیٰ حکومت رجال دین که الفخری بیان میکند و در اینجا نقل کردیم تا شهادت علی (علیه السلام) (در سال ۶۶۱ میلادی)

(۱) **یادداشت مترجم** : اسلام ابوطالب نزد شیعه مسلم است و این روایات از طرف اهل سنت نقل شده است .

(۲) سیرهٔ ابن هشام (چاپ ووستنفلد Wüstenfeld) صفحهٔ ۱۶۰ .

(۳) **یادداشت مترجم** : بنظر آقای تقی زاده « هجرت پیغمبر بحساب معروف در ربیع الاول سال اول هجری بود و آن مطابق با نیمهٔ دوم ستمبر بود نه ژوئن و اول محرم سال اول هجرت هم مساوی با ۱۶ ژوئیه بود . »

که در نظر يك قسمت عمده عالم اسلام شریفترین و شایستهترین و بهترین خلیفه رسول خدا بوده است دوام داشت ولی نفاق و شقاق و قتال و جنگ های داخلی و دشمنی های خونین بین شعوب و قبائل در زمان خلافت پربلیه و آسیب عثمان خلیفه سوم آغاز شد . در زمان حیات پیغمبر ظاهر اتمام عربستان مطیع و منقاد شریعت وی گردید ، ولی بلافاصله بعد از رحلت پیغمبر در میان طوائف عرب آتش انقلابات دامنه داری بر ضد اسلام شعلهور گشت و تا زمانیکه این آتش باخون خاموش نگردید و « خیانت کاران و کفار مرتد » کشته نشدند یا مجبور باطاعت و انقیاد نگردیدند ابو بکر نتوانست توجه خود را جداً معطوف به تسخیر و تبلیغ ممالک غیر عرب بنماید . از همه ممالک مزبور نظر ما فقط بایران است و خوب است یکبار دیگر بسراغ مورخ معروف الفخری (۱) برویم که وقایع را مانند پرده نقاشی در ذهن خواننده مجسم میکند . الفخری علائم خطر را بتفصیل شرح میدهد که چگونه خاطر انوشیروان و خسرو پرویز از علائم مزبور نگران و ناراحت بود و میگوید نظائر آن علائم و منذرات پی در پی ظاهر میشد تا اینکه کار با آخر رسید . آنگاه (ابن الطقطقی) رشته کلام را چنین دنبال میکند و ترجمه کلام وی قریب بدین مضمون است :

« هنگامی که رستم بجهنگ سعد بن ابی وقاص رفت گوئی در خواب فرشته ای را دید که از آسمان فرود آمد و کمانهای ایرانیان را جمع کرد و مهر نمود و با خود با آسمان برد . بعلاوه چیزی که دائماً در مورد عرب مشاهده میشد گفتار جازه و اعتماد بنفس و صبر و حوصله فوق العاده آنها هنگام شدائد بود . پس از مرگ شهریار و رسیدن یزدگرد جوان و سست رأی بتخت سلطنت نعمات ناساز بین ایرانیان آغاز شد و بلیه عظیمی

داستان
الفخری درباره
فتح ایران

(۱) یادداشت مترجم : نام کتاب الفخری و نام مورخ ابن الطقطقی است .

بایرانیان روی آورد. باد مخالف در جنگ قادیسیه وزید و گرد و غبار چشمان آنها را تیره و تار کرد و طوفان بشدت همه را فرا گرفت و جملگی بهلاکت رسیدند. رستم کشته شد و سپاه وی منهزم گردید. پس بدین علائم نظر کنید و بدانید هر چه اراده بالغه خداوند باشد واقع شود.

«سرحدایران نزد عرب بی نهایت دشوار و خطرناک و وحشت آوز بنظر میآمد و خطوط مرزی ایران حد اعلی احترام و رعایت را در دل عرب برانگیخته بود بنحوی که از حمله بمرز ایران اگر اه

داشتند و با احترام شاهان ایران از تجاوز بسرحد پرهیز میکردند، خاصه اینکه عموماً معتقد بودند قدرت سلاطین ایران بدان پایه است که میتوانند ملل دیگر را بر بقیه طاعت خود در آورند و این فکر تا اواخر خلافت ابوبکر وجود داشت تا یکی

شرح لشکر کشی ب عراق و گرفتن سلطنت از دست ایرانیان

از صحابه موسوم به المثنی بن حارثه قیام نمود و مطلب را سهل و ساده گرفت و مردم را تشجیع کرد و بجنگ ایرانیان برانگیخت.

« عده ای دعوت او را اجابت کردند و مواعید پیغمبر (صلوات الله علیه) را بخاطر آوردند که فرموده بود امت وی بخزائن شاهان ایران دست خواهند یافت: یعدهم به من تملك كنوز الاكاسره. در زمان خلافت ابوبکر کاری نکردند لکن در عهد عمر بن الخطاب المثنی بن حارثه نامه ای بعمر نوشت و از وضع آشفته ایران و رسیدن یزدگرد پسر شهریار بسریر سلطنت و جوانی وی عمر را آگاه ساخت. یزدگرد در سن ۲۱ سالگی بر اورنگ شاهی جلوس نمود. طمع عرب برای حمله بایران فزونی یافت و عمر با عسکر خود از مدینه خارج شد. مردم نمیدانستند عمر آهنگ کجا کرده است و جرأت و جسارت هیچگونه پرسشی را نداشتند سرانجام یکی از آن میان هنگام رحیل و حرکت را پرسید ولی جوابی جز سرزنش و ملامت نشنید.